

نظری بر اوضاع سیاسی افغانستان

داکتر فریار کهزاد

بعد از مداخله قدرت های بزرگ در افغانستان و تعیین دولت فعلی یک عده انکشافات مثبت و منفی در آن کشور صورت گرفت. قسمیکه در اوایل قسمت مثبت آن بیشتر و آهسته آهسته در طی چند سال اخیر بار منفی آن بزرگتر شده می رود و شاید این بار منفی اگر به بار مثبت تبدیل نگردد بلاخره باعث سقوط این اداره گردد. بیانیید مطالعه نمایم که چرا نصیب افغانستان و مردم رنج دیده آن از قسمت مثبت کمتر و از منفی بیشتر بوده و بیشترتر میگردد و کی ها و چه ها چگونه سهمی در این مسایل داشته اند و دارند و چگونه میتوان آنرا از منفی بطرف مثبت کشاند.

سهم کشورهای خارجی:

آیا هدف از مداخلات نظامی خارجی ها در افغانستان آبادی کشور، احیای مجدد و آرامی مردم آن بوده است؟ آیا آنها خواهان پیشرفت اقتصادی افغانستان بوده اند؟ آیا آنها میخواستند افغانستان منحصیث یک کشور مستقل و قدرتمند در منطقه عرض وجود کند؟ آیا آنها جهت آوردن امنیت به افغانستان آمده بودند؟ آیا توانائی ایجاد امنیت را با این نوع استراتژی ها داشتند؟ آیا آنها متعهد به پرداخت وجوه مالی برای همه امور افغانستان بوده اند؟ و به همین ترتیب سوالات بسیار بیشتر دیگر ...؟

فکر میکنم جواب به تمام این سوالات منفی بوده، هست و خواهد بود. از باستانی ترین زمانه ها تا عصر حاضر تاریخ این کشور نشان میدهد که بیگانگان تجاوزگر هیچگاهی برای این کشور چیزی را که نمایانگر آبادی و پیشرفت باشد نیاورده اند بلکه سراسر همه خرابی و ویرانی بوده است مگر آنکه بیگانگان در اینجا حل و مزج شده اند و این سرزمین را منحصیث وطن مالفوف خود قبول کرده اند و بعد در اثر کار و زحمت آنرا به پیشرفت هائی ارج ناکی رسانده اند که این قسمت حل و مزج بیگانه ها با تجاوزگران بیگانه کاملاً فرق دارد.

اگر خارجی ها در حل مشکلات افغانستان سهم میگرفتند راه های زیادی وجود داشت که چند نمونه آن ذکر میگردد:

- آنها عملیات نظامی ارتش های خود را در افغانستان در یک اداره منسجم نموده و با احیا و عملیات ارتش افغانستان هماهنگ مینمودند تا تمام این عملیات بصورت مشترک و هماهنگ پیش میرفت و به مردم ملکی و بیگانه صدمه نی وارد نمیشد. آنها همچنان میتوانستند از اول برای افغانستان پلان اعمار یک ارتش قوی با شاخه های زمینی، هوائی، کوماندوئی، توپخانه، تانک و غیره را بگیرند.
- آنها میتوانستند کمک های مالی کشور هایشان را از طریق مجرای دولت افغانستان برای پروژه ها و کارهای مختلف گسیل نموده و کارها را پیش ببرند و بدینطریق دولت را نیز قوی سازند.
- آنها میتوانستند از افغان هائیکه در کشور هایشان زندگی میکنند در مورد افغانستان و مردم افغانستان و سرزمین این کشور و فرهنگ مردم آن معلومات حاصل نموده و از این افغان ها در امور افغانستان استفاده کنند.
- آنها میتوانستند حکومت افغانستان را در تعیین سیستم اقتصادی، روش سیاسی، تقسیمات اداری- جغرافیائی و غیره امور قسمیکه خواست مردم افغانستان بود و چیزیکه از نقطه نظر علمی برای آن کشور بهتر بود رهنمائی نموده و کمک کنند.
- آنها میتوانستند همسایه های پرغرض افغانستان را با فشار وادار سازند تا در امور افغانستان بیشتر مداخله نموده و با پیمان ها و معاهدات بین المللی آنها را وادار و مجبور به این نوع همکاری نمایند.
- آنها همچنان میتوانستند دولت جدید افغانستان را در طرح یک پلان همه جانبه، خودکفا و مناسب حال افغانستان تشویق نموده و راه اجرای پروژه های مهم اقتصادی را در کشور هموار سازند.

- آنها میتوانستند دولت افغانستان را در کجروی هایش متوجه نموده و نمیگذاشتند راه های نادرست را پیش گیرند.

آیا این کشورها با متخصصین ورزیده شان این مطالبی را که ذکر شد نمی دانستند و آگاه نبودند؟ اگر اشخاص عادی مانند من این چیزها را از همان آغاز درک میکرد، به یقین که متخصصین کشورهایی که امروز در افغانستان حضور دارند این همه موضوعات و بیشتر از آن را به شکل بسیار خوبتر میدانستند ولی عمداً و قصداً هدف شان پیشرفت و آرامی افغانستان و مردم آن نبود و در آینده هم شاید نباشد.

سهم حکومت افغانستان:

متأسفانه سهم دولت افغانستان در نابودی و ویرانی وضع افغانستان بیشتر از بهبودی آن بوده است. یکی از خلاهای مهم کنفرانس بن این بود که باید بصورت صریح تصریح میکرد که اداره امور در دوره موقت، انتقالی و انتخابی به دست یک شخص یا گروه سپرده نمیشود و به این ترتیب کسی برای تحکیم قدرت شخصی، خانوادگی، حزبی، قومی و گروهی در این دوره ها فعالیت نمیکرد. این چیزی نبود که کسی نداند ولی ماده ئی که این اصل را تأمین و تضمین کند در آن گنجانیده نشد و افغانستان به دست اشخاص و گروه هایی گذاشته شد که از روز اول معلوم بود کاری از دست آنها ساخته نیست و فقط برای منافع شخصی و خانوادگی خود فکر میکنند و خواهان ایجاد یکنوع پادشاهی در لباس جمهوری میباشند. اینکار به بسیار وضاحت از روزهای اول معلوم بود.

بصورت کلی موارد ذیل در تضعیف دولت کمک بسیار کرد:

- بی توجه ئی قصدی در جذب نکردن افراد متخصص افغانی در امور دولت و کشور از افغانهای داخل و خارج کشور.
- عدم کار بر پلان کلی کشور و از بین بردن وزارت پلان. یکی از عوامل بسیطر مهم.
- ناتوانی در ایجاد پروژه هائیکه توسط قوای بشری پیش برده شود و هزاران نفر را صاحب کار کند.
- تقلبکاری در لویه جرگه ها و قانون اساسی کشور با دیده درائی و بی شرمی ببجد.
- آزاد گذاشتن تعداد زیاد احزاب سیاسی تا جائی که مفهوم احزاب سیاسی کاملاً از بین رفت.
- بی توجه ئی به امور اقتصادی و بازار و قیمت ها بنام اینکه بازار آزاد اقتصادی در کشور مروج شده بدون آنکه افغانستان تجربه و سرمایه کافی برای بازار آزاد و اقتصاد کاملاً آزاد سرمایه گذاری داشته باشد.
- بی توجه ئی به روش سیاسی دیموکراسی قسمیکه در ظاهر از روش دیموکراسی یادآوری میگردد و در اصل و بطن اکثر کارها با روش دیکتاتوری پیش برده میشود.
- اعلان کشور در ظاهر چند فرهنگی و چند زبانی و در اصل پیشبرد یک فرهنگ و یک زبان تا جائیکه مربوط به سیاست های دولتی میباشد.
- تقلب کاری در انتخابات اعضای مجلس سنا و نمایندگان و نبودن شروط لازم برای کاندیدا های مجلس شورای ملی و بدین ترتیب هر بیسواد و با سواد و جانی و خائین و جاسوس وارد شورا شد.
- تعیین بیست و پنج نفر در مجلس سنا از طرف رئیس جمهور مانند یک پادشاه که در نظام های جمهوری جای و امکان ندارد.
- بوجود آوردن تیم مخصوص در داخل حکومت بصورت غیر رسمی.
- کار دادن یک تعداد عظیم دوستان، آشنایان، خویشاوندان و غیره از طرف همه اعضای کابینه و معاش دادن آنها از کیسه خلیفه بدون آنکه همه آنها واقعاً متخصص امور باشند.
- ناتوانی در برابر خارجی ها و اعمال نا شایست آنها در همه امور کشور.
- سپردن پروژه های مهم کشور به خویشاوندان و عقارب از طرف نهاد های مهم دولتی.
- بی توجه ئی عمدی در همه امور به ویژه تحصیلات عالی و تحقیقات علمی و امور ولایات.
- بی توجه ئی به همه پیشنهادات و نظریاتی که از طرف وطنداران آگاه و دلسوز در سراسر جهان نشر میشد.

سهم مردم افغانستان:

مردم افغانستان نیز در خرابی ها و ویرانی های کشور سهم کمتری نسبت به دول خارجی و دولت داخلی ندارند. آنها هم به نوبه خود سهم با این نوع کار های ناشایست هستند. از آن جمله:

- بی خاری و به مه چی گوئی و عدم همکاری یک عده عظیم افراد کشور.
- مفت خوری و گدا صفتی یک تعداد دیگر هموطنان که آنرا وظیفه خود ساخته اند.
- نوکرمنشی بعضی از گروه های سیاسی در رأس آن طالبان ویرانگر و اسلام فروش.
- شراندازی و بازی های یک عده دیگر مبنی بر تعصبات قومی، مذهبی، زبانی و غیره که بیشتر شان خارج نشین بوده و ادعاهای روشنفکری هم دارند.
- بیسواد و جهالت اکثریت عظیم جامعه که ناشی از ناکارائی های حکومت سابق نیز میباشد.
- زر اندوزی رهبران جهاد و استعمال مردم وطن بنام دین و مذهب.
- چشم به انتظار بودن به دیگران برای انجام کاری برای شان، یک نوع دیگر مفت خوری.

سهم شورای ملی:

- شورای ملی افغانستان که مرکب از دو مجلس سنا و نمایندگان میباشد تا حال نتوانسته است نقش درست در امور کشور و دولت بازی کند. شاید دلایل آن اینها باشد:
- انتخاب یک عده نمایندگان با روش تقلبکراسی.
 - نابلد بودن اکثر نمایندگان و سناتور ها از روند قانونگذاری و امور همچو کارها.
 - غیرحاضری بی حد یک عده زیاد نمایندگان و سناتور ها و ادعای کار کردن از خانه.
 - ادعای بیش از حد امتیازات و معاشات بدون در نظر داشت اقتصاد کشور و دست آوردهای خودشان.
 - پوره کردن بیخوابی های مهمانی ها در داخل سالون شورا و در برابر کمره خبرنگاران.
 - بی تحصیل و تخصص بودن اکثر اعضای شورا، چنانچه یک تعداد زیاد شان به کورس های سواد آموزی سیاسی و قانون گذاری معرفی شدند.
 - فیصله های بدون دست آورد، مانند عدم اعتماد وزرا و دیگر کارهائیکه قوه اجرائیه کوچکترین اهمیتی بدان ها نداد و اعضای شورا کمترین غیرتی از خود نشان ندادند.
 - متاسفانه منسوب بودن تعداد زیاد اعضا به تعصبات دینی، مذهبی، زبانی، قومی، سمتی و غیره که منعکس دهنده تصمیمات شان در امور شورای ملی میباشد.
 - عدم وجود و حضور گروه های حزبی و یا پارلمانی در شورا و بدین صورت پیشبرد امور بصورت فردی که همیشه باعث طولانی شدن مباحث بیهوده گردیده است.
 - عدم شناخت نماینده از موکلین و حوزه انتخابی اش و بر عکس، زیرا از هر ولایت چند نفر به شورا راه یافته اند بدون آنکه بدانند نماینده کدام حوزه انتخابی هستند و یا مردم بدانند که نماینده مستقیم شان کیست.
 - عدم توانائی در برخورد با امور قوه اجرائی و قضائی و امور خود قوه مقننه و بدین ترتیب نمایندگی نکردن از مردم در امور کشور.
 - شامل بودن یک تعداد زیاد اعضای این نهاد ملی در باندهای مافیائی، جاسوسی، وطن فروشی، گروه های تخریبکار، قاچاق مواد مخدر و دیگر کارهای ضد ملی.
 - چنه بازی نمایندگان در ادارات وزارت خانه ها برای بدست آوردن کرسی های باد آورده برای طرفدارن شان بدون در نظر داشت اصل شایسته سالاری که هم شایسته سالاری را قربانی کردند و هم حیثیت مجلس شورای ملی را به ملی تبدیل کردند.
 - نداشتن اخلاق ملی و سیاسی در امور کارهای سیاسی یک عده از نماینده ها مانند پرتاب گیلان ها بر یکدیگر، اخراج خبرنگاران از سالون شورا و غیره.
 - سیر بین بودن و سمبول بودن یک عده کثیر نماینده ها و سناتور ها.

سهم سیستم سیاسی اقتصادی:

از آنجائیکه سیاست اقتصادی مناسب برای کشور انتخاب نشده است این روش خود باعث مشکلات اقتصادی گردیده است. آیا برای کشوری که تعدا سرمایه گذاران آن به تعداد انگشتان است، میشود اقتصاد بازار آزاد را انتخاب کرد؟ آیا میشود اقتصاد افغانستان را مانند اقتصاد ایالات متحده امریکا تنظیم کرد؟ حد اقل تا مدت بیست سال این کار امکان پذیر نمیشود. بنابراین اقتصاد بازار آزاد با این شکل و سر کله برای افغانستان کاریست که اگر آنرا در پلان های بعدی بعد از زمینه سازی های ضروری به اجرا بگذارند شاید به نتیجه خوبی برسد. باید عرض نمود که اقتصاد افغانستان در حالت حاضر حتی اقتصاد بازار آزاد هم نیست بلکه اقتصاد فساد و چپاول و اقتصاد ضد اقتصاد میباشد که اصلاً نباید بنام اقتصاد یاد گردد. همه میدانند که اقتصاد این کشور اقتصاد مواد مخدر،

اقتصاد قاچاق مواد مخدر، اقتصاد چپاولگران زمین های عامه، اقتصاد گداهای کابل، اقتصاد مفت خوری یک عده زیاد مفت خور و اقتصاد رشوه ستانهای دولتی و در این اواخر اقتصاد اختطاف کنندگان و آدم ربایان است که بدین گونه میخواهند اقتصاد خود را رونق دهند و در کنار هزارن عیب دیگر اینرا هم در لست عیوب مردم افغانستان اضافه کنند.

قابل یادآوریست که نوع اقتصاد نباید در قانون اساسی ذکر گردد زیرا اصلاً مربوط به احزاب سیاسی و یا گروه هائیکه حکومت و کابینه را تشکیل میدهند، میباشد. متأسفانه آن چنان حزب هائیکه دارای پالیسی های روشن سیاسی اقتصادی باشند هنوز در افغانستان به میان نیامده است.

سهم احزاب سیاسی:

بعد از آنکه فعالیت احزاب سیاسی در افغانستان مجاز اعلام شد به عوض بوجود آمدن احزاب مفید سیاسی در حقیقت دکانها و مغازه ها و فابریکه های سیاسی و حزبی بوجود آمد. آنهم نه چند حزب محدود بلکه تقریباً صد حزب که ماهیت و اهمیت حزب سیاسی به قیمت گشمتش نخود تنزیل نمود. قسمیکه کسی نه نام این حزب ها را میداند و نه از مفکوره و پروگرام سیاسی و اقتصادی آنها اطلاعی دارند. هر کدام آنها به شکلی خود را در القاب اسلامی و ملی پیچاندند و بازار درآمد را برای خود باز کردند. در بوجود آوردن احزاب سیاسی خارجی ها هم با تمویل وجوه مالی شان آنها را کمک نمودند. هدف خارجی ها آن بود تا با ازدیاد احزاب سیاسی قدرت فعالین سیاسی را تقلیل نموده و فعالیت آنها را بی اثر سازد که در این کار خود فوق العاده موفق بوده اند. شما خود فکر کنید اگر از هر حزب سیاسی دو نفر به شورا راه یابند چه کاری را پیش برده میتوانند. پس فرق فعالیت حزبی دو نفر با فعالیت انفرادی چیست. واضح است که حزب معنی و مفهوم خود را از دست میدهد. بر عکس اگر حزب ها هر کدام دارای پنجاه عضو در شورا میبودند، حرکات بزرگی را میتوانستند سازمان دهند. از این حزب ها کوچکترین حرکتی که در سطح افغانستان و جهان باشد دیده و شنیده نشده است. باید این دوکان ها هر چه زودتر بسته گردد. مخصوصاً اینکه این دوکان ها همه به اساس تعصبات قومی، زبانی، منطقوی، سمتی و دیگر تنگ نظری های ناسالم بوجود آمده اند. بیشتر اعضای این دوکان ها اشخاصی اند که در رژیم های گذشته یادگارهای نادرستی گذاشته اند که باید در آینده حاضر به جواب گوئی مردم افغانستان باشند.

سهم توزیع و پخش قدرت:

ما در حالیکه یک دولت جدید را بنیان گذاری نمودیم ولی انرا به اساس دولت های سابق تهدابگذاری کردیم. دولت هائیکه در آن قدرت سیاسی پخش و توزیع نشده بود و بدین ترتیب باعث استبداد و بی عدالتی بودند. ما در عصر حاضر آن بی عدالتی ها را دوباره روی کار آوردیم و غافل از آنکه آن نوع پخش قدرت در گذشته همه ما را محصور نموده بود ولی سهواً و اما قصداً در رویکار آوردن آن بیحد تلاش نمودیم. بنام سیستم ریاستی، روش دیموکراسی ئی را که پایه گذاری نموده بودیم با سیستم ریاستی به دیکتاتوری تبدیل نمودیم. بدون آنکه مانند کشورهائیکه دارای سیستم ریاستی هستند قدرت را به یک شکل دیگر پخش نموده باشیم. یکی از ارکان یک روش دیموکراسی پخش و توزیع قدرت سیاسی میباشد و بدون آن نمیتوان نامی از روش دیموکراسی گرفت. تجمع قدرت در یک نقطه در رأس یا در ریاست جمهوری از روش دیکتاتوری نمایندگی میکند و درست مانند یک دولت شاهی میباشد. ما همیشه با نام های جدید خود را خوش میسازیم و محتویات جدید را نمیپذیریم و یا نمیشناسیم. فکر میکنیم اگر نظام ریاستی را اعلام نمودیم فردا در پیشرفت از ایالات متحده امریکا گوی سبقت را میبریم. بی خبر از آنکه ماهیت و محتویات سیستم سیاسی ما کهنه تر از گذشته و متناقض تر از همیشه و بیکاره تر از هر رژیمی که در جهان است، میباشد. برای خوش ساختن خاطر خود و بیگانه آنرا با هر نوع لقب و صفت دینی و مذهبی و مدرن و امریکائی و اروپائی می پیچانیم و قصداً و عمدتاً همه را فریب میدهم در حالیکه فریب خورده اصلی خود ما هستیم. اگر خواهان سیستم ریاستی بودیم باید قدرت را بصورت افقی در ولایات پخش مینمودیم و یا دولت و حکومت را در یک نقطه متمرکز نمیساختیم و هر دو پست ریاست جمهوری و صدرات را بصورت جداگانه تنظیم مینمودیم. ولی چون هدف باطنی ما دیکتاتوری است آنرا بنام سیستم ریاستی معرفی میکنیم. معمولاً در کشورهائیکه دارای اقوام و زبانها و فرهنگ های متفاوت هستند دیموکراسی پارلمانی نتیجه بهتر داده است. شکل دیموکراسی پارلمانی و تقسیمات ایالات در کشور هند و پخش قدرت در آن نمونه روشنی از یک دیموکراسی درست، نظام دلخواه سیاسی مردم هند و شکل مناسب اقتصادی برای آنکشور میباشد. منظور این نیست که ما از کشور هندوستان تقلید نمائیم بلکه ما باید همه مودل های خوب را مطالعه نموده و یک طرز قابل تطبیق را برای افغانستان دریافت نمائیم. اما مشکل ما اینست که با وجود پیشرفت های بزرگ علمی ما به علم مراجعه نمیکنیم بلکه از احساسات خود کار

میگیریم. زیرا برای ما قوم و زبان و عنعنه مهمتر است و وقتی در آن لحاف خود را بپچاندیم آنرا هم فراموش نموده و بفکر خانواده می افتم و از آن هم عبور مینمائیم زیرا منافع شخصی برای ما بسیار شیرین تر از هر چیز دیگر میباشد. همانجا است که همه چیز تباه میشود به شمول منافع شخصی خود ما.

سهم تقسیمات سیاسی:

از گذشته ها میدانیم که تقسیمات ولایات افغانستان بصورت نادرست، تعداد آن برای کشوری مانند افغانستان بسیار زیاد و هیچ نوع قدرت سیاسی در ولایات وجود ندارد، باز هم همان شکل ناکارآمد گذشته را تطبیق مینمائیم. نه تنها همان تقسیمات را پیش میبریم بلکه حتی ولایات جدیدی به وجود می آوریم و بدین ترتیب مانند شاهان ستمگار گذشته مردم را بنام آنکه صاحب ولایت شده اند، فریب میدهیم و قدرت سیاسی آنها را تقسیم و تجزیه میکنیم. درست مانند اینکه با اجازه دادن صد حزب قدرت سیاسی مردم را به شکل دیگر تجزیه نموده ایم. هر قدر انسانهای خوب در ادارات افغانستان جایجا شوند اگر تقسیمات سیاسی جغرافیائی کشور درست نباشد باز هم کارها به شکل درست و مناسب آن پیش نخواهد رفت. یک موثر قراضه را هر قدر تیز بداونید باز هم چندان تیز نخواهد رفت ولو که راننده آن خیلی ماهر باشد. آبادی ولایات افغانستان هم تنها به رانندگان ماهر ضرورت ندارد بلکه در کنار رانندگان ماهر باید عراجات قابل تحمل نیز بکار برده شود. تقسیمات سیاسی جغرافیائی کشورها از موضوعات بسیار مهم پیشرفت، آبادی و ترقی یک کشور و رفاه مردم آن میباشد. بیانیید بیشتر از این خود را فریب ندهیم و هر روز مامورین دولتی را از اینجا به آنجا تبدیل و تغییر ندهیم زیرا این کارها جانی را نمیگیرد و باید سیستم را ترمیم نمائیم و مردم و مامورین را بسیار آزار ندهیم.

سهم روش سیاسی:

روش سیاسی در افغانستان به ظاهر دیموکراسی است و اما در باطن روش دیگری است. آیا کسی است که کدام کار مهمی را که به اساس دیموکراسی انجام شده باشد نشان دهد. آیا تا حال کدام شهردار کدام شهر مهم کشور به اساس دیموکراسی انتخاب شده است؟ آیا رئیس کدام دانشگاه دولتی به اساس دیموکراسی از طرف استادان و محصلین آن انتخاب شده است؟ آیا فغان های مردم که از طریق رسانه ها پخش شده است به گوش کدام مسئول دولتی رسیده است؟ پس این کدام روش سیاسی است که ما در افغانستان داریم؟ آیا همچو روش را باید دیموکراسی بنامیم؟ به هیچ صورت نه. اینها همه دیکتاتوریت است که بنام دیموکراسی بخورد ما میدهند. در طول این مدت هفت سال حد اقل در چهار سال آخر آن مردم افغانستان از این رژیمی که در کابل اداره امور را در دست دارد ناراضی هستند. آیا مردم توانسته اند که اشخاصی را که امور کشور را به درستی پیش برده نمیتوانند از کار برطرف کنند؟ اگر روش دیموکراسی وجود میداشت این کار باید صورت میگرفت و حالا که صورت نگرفته است باید به وضاحت و صراحت کامل اعلام نمود که چیزی بنام روش دیموکراسی در افغانستان اصلاً وجود ندارد. من دوسال قبل وقتی بعد از بیست و شش سال به افغانستان رفتم برای صحبت به دو اداره دولتی مراجعه نمودم تا بعضی نظرات فنی بدون کدام فیس و اجوره خدمت شان تقدیم نمایم ولی نتوانستم حتی برای نیم ساعت برای دیدن مقامات صلاحیت دار وقت بگیرم و بدین ترتیب چیزی که نمایندگی از مردمی بودن رژیم نمایم و در یکی از جاها از مردم پرسیدم که مردم افغانستان از دیموکراسی چه انتظار دارند؟ جواب آن بود که کسی به کار کسی غرض نگیرد و هر کس آزاد باشد هر کاری که دلش میخواهد انجام دهد. مردم اینرا میخواهند و اینرا دیوکراسی میدانند. این جواب برایم بسیار جالب بود. یعنی مردم افغانستان خوش دارند و حشیاانه زندگی کنند.

سهم دین و مذهب:

ما از دین و مذهب در امور کشور چه سهمی را دیده میتوانیم؟ آیا همینکه نام دولت، جمهوری اسلامی افغانستان، شد و احزاب سیاسی چپ و راست کلمه اسلامی را در کنار نام های خود اضافه کردند همه چیز اسلامی میگردد؟ یا اینکه هر کسی بنام چلی، ملا، مولانا، شیخ، آیت الله، طالب، آخذ و غیره ملقب شد همه چیز اسلامی و انسانی میگردد؟ اگر اینطور میبود ما امروز در افغانستان باید حتی یک کار نادرست هم نمیداشتیم. در حالیکه مردم امروز افغانستان در مشکلترین عصر اخلاقی و ذهنی خود قرار گرفته اند. این تازه ترین عصری است که در افغانستان بالای اطفال کمتر از ده سال تجاوز جنسی صورت میگردد و دیگر ابتکارات آن جامعه را خود بهتر میدانید. ما در هر موضوع و هر مقطع بصورت درست و نادرست در حقیقت با دین و مذهب خود بازی میکنیم و آنرا بازیچه سیاست و سوء استفاده خود ساخته ایم. بعضی ها به اندازه ئی پیش رفته اند که قران کریم را با یک قانون اساسی مقایسه میکنند و آن کتاب والای دینی را به منزله قانون اساسی پایان میآورند و یا هر کار علمی و

منطقی را ضد دین و ضد قرآن کریم می‌شمارند. در حالیکه جایگاه خدا(ج)، دین، رسول اکرم (ص)، قرآن مجید و دیگر مقدسات دینی ما چیز هائیکست که اصلاً هیچگاهی نباید با امور و کتافات سیاسی و اقتصادی مخلوط و ملوث گردد و آنها به این شکل افتراح آمیز آن.

بعضی از نهادها و گروه ها و نظریات و موسسات دیگر دولتی و غیر دولتی و سازمان های ملی و بین المللی هم در بوجود آوردن این بار بزرگ منفی سهم بسیار داشته اند که بخاطر بدرازا کشیدن سخن در اینجا نیامده ولی خواننده عزیز خود میتواند در این لست آنها را اضافه کند.

تا اینجا که این نوشته را تعقیب نمودید میدانید که مشکلات افغانستان صرف با انتخاب رئیس جمهور و کابینه نو و کاغذ پیچ حل شدنی نیست مگر آنکه در پهلوی آن سیستم سیاسی، سیستم اقتصادی، روش سیاسی، تقسیمات اداری-جغرافیائی، ذهنیت مردم، اخلاق اداری، جایگاه دین و مذهب، شرایط کاندیداتوری اعضای مجلس شورای ملی و غیره اصلاح و ترمیم گردد. این کار بیشتر از همه به ترمیم قانون اساسی ضرورت دارد تا همه امور یکبار دیگر مورد بحث قرار گرفته و یک قانون اساسی که با خود در تناقض نباشد، بوجود آید. این قانون اساسی نه تنها باید تناقض با خود را حل نموده بلکه بعضی مواد مهم در رابطه با امور مهم کشور در آن علاوه گردد زیرا در چند سال اخیر بعد از تصویب این قانون اساسی ادعا های بلند بالائی در رابطه با مسایل دینی، مذهبی، فرهنگی، امور خارجی و غیره صورت گرفت که هیچ کسی نتوانست آنرا در پرتو قانون اساسی توضیح داده بتواند. از همه مهمتر اینکه هیچ نهادی در سطح کشور وجود ندارد تا ناقضین قانون را مورد پازرسی و تعقیب قرار دهد و یا آنکه در وقت ضرورت به تشریح قانون بپردازد. جالبتر از همه اینست که در اکثر موارد ناقضین قانون اساسی در افغانستان خود دولت که عبارت از قوه اجرائیه، قضائیه و مقننه با تمام شاخه و ریشه آن میباشد، است. تا زمانیکه ما دارای یک رژیم جمهوری نشویم، رژیم های نامنهاد به ظاهر جمهوری و در اصل شاهی نمیتوانند مشکل این کشور را حل کنند و این کار تنها با انتخابات عادلانه و انتخاب اشخاص دلسوز و صادق صورت گرفته نمیتواند بلکه باید همه امور تشکیل دهنده آن اصلاح گردد.

بعضی از مواد مهم اصلاح امور کشور قرار آتی است:

- اصلاح قانون اساسی با در نظر داشت بعضی مواد ذیل.
- توزیع و پخش قدرت بصورت عمودی (در چوکات قوای سه گانه) و افقی (در چوکات تقسیمات مناسب اداری جغرافیائی یا تقیص ولایات به چند ولایت یا ایالت بزرگ). انتخاب والی ها توسط مردم نه وزارت داخله و دولت مرکزی.
- ایجاد رقابت های سالم بین ایالات.
- ایجاد اداره نظارت بر قانون اساسی.
- ایجاد مواد مهم در رابطه با شرایط و مشخصات کاندیداتوری اعضای شورای ملی.
- ایجاد مواد مهم برای کاندیداهای ریاست جمهوری.
- تقیص احزاب سیاسی از صد حزب به چهار حزب سیاسی.
- تعیین زبانهای رسمی و از بین بردن زبان ملی (چون در افغانستان همه ملت به یک زبان تکلم نمی کنند، چیزی بنام زبان ملی در آنجا وجود ندارد).
- اخذ کمک های بین المللی صرف از طریق مجراهای دولتی.
- ایجاد اردوی ملی بصورت مکلفیت دوره عسکری.
- تعیین سیستم سیاسی، سیستم اقتصادی، روش سیاسی، تقسیمات اداری جغرافیائی و بسا از امور مهم کشور در طی یک کنفرانس مهم توسط نخبگان و متخصصان امور مختلف جهت بدست آوردن بهترین مدل برای افغانستان.
- صحبت و مذاکره با گروه های متخاصم جهت بهبود اوضاع کشور نه جهت امتیاز دادن به گروه های خرابکار و ویرانگر.

این همه تغییرات در افغانستان و به ویژه در قانون اساسی آن ایجاب دایر نمودن یک لویه جرگه را مینماید. دایر شدن این لویه جرگه باید مشخصات ذیل را داشته باشد:

- این لویه جرگه باید قبل از تمام شدن موعد ریاست جمهوری فعلی دایر گردد.
- اگر انتخابات در موقع معین آن در سال آینده صورت نگیرد، این لویه جرگه باید آنرا به عهده یک گروه تا صورت گرفتن انتخابات قرار دهد.
- به اعضای شورای ملی (مجالس سنا و نمایندگان)، اعضای کابینه فعلی و اعضای عالیرتبه قوای قضائیه فعلی حق شرکت در لویه جرگه داده نشود. اینها در طی چند سال اخیر همه امور را در دست داشتند و نتوانستند کاری را از پیش برند. شامل ساختن دوباره اینها در لویه جرگه آینده اشتباه بزرگی خواهد بود و در آنصورت انتظار کدام تغییر مثبت را نباید داشت.
- واضح است که بعضی این مواد مطابق به قانون اساسی فعلی نمیباشد ولی مشکل در همینجاست که قانون اساسی فعلی توان توجیه کارهای مهم را که به تغییر لزوم دارد، ندارد.
- در قانون اساسی اصلاح شده باید به بیشتر از چهار حزب سیاسی اجازه فعالیت داده نشود. احزاب حق نداشته باشند تا در کنار نام های حزبی شان از صفات اسلامی و ملی استفاده کنند. به همین ترتیب که اکثریت مطلق مردم افغانستان مسلمان هستند، نام اسلام و صفت اسلامی شامل حال تمام ملت است. هیچ شخص یا گروه حق ندارد که خود را با صفت اسلامی توصیف کند. همچنان که همه حزب ها باید برای امور ملی کار کنند در غیر آن باید نوکران بین المللی باشند که باز هم اجازه داده نشود از کلمات و صفاتی که مربوط به همه ملت میباشد کسی سوئی استفاده کند.
- قانون اساسی باید بصورت قانونی شرکت های خصوصی و سکتور خصوصی اقتصادی را مجبور بسازد تا یک مقدار مفاد سالانه خود را بین کارمندان شرکت های خود تقسیم کنند تا عدالت اجتماعی تا حدی تأمین گردد.
- قانون اساسی باید بصورت عادلانه به معیوبین، بیوه ها، مهاجرین برگشت کننده و مجاهدینی که در راه حق فداکاری نمودند و دست شان به کدام خیانتی ملوث نیست زمینه کمک و یاری را فراهم نموده و به شورای ملی وظیفه دهد تا همچو قانون نامه ها و طرز فراهم آوری وجوه آنرا ترتیب دهند.
- قانون اساسی اصلاح شده باید حضور و فعالیت های قوای خارجی را در افغانستان تنظیم نموده و آنرا در تحت یک قوماندانی واحد قبول نموده و با قوای ارتش ملی هماهنگ نماید و بر کشورهای خارجی فشار آورد تا تصمیمات مردم افغانستان را بپذیرند در غیر آن حضور آنها در افغانستان نمیتواند مشکلی را حل کند.
- قانون اساسی همچنان باید در مورد کمک های اقتصادی از کشورهای کمک دهنده آنرا از مجرای رسمی دولت افغانستان بخواهد و در غیر آن کمک هائیکه یک فیصدی زیاد آن با فساد از بین میرود نه تنها به حال افغانستان خوب نیست که بد هم تمام میشود. این فلسفه را که اگر 20 فیصد یک کمک به افغانستان برسد باز هم خوب است، باید ترک گفت زیرا همین کارها باعث بد بختی های بیشتر شده است.
- قانون اساسی اصلاح شده باید ارتش ملی را از طریق جلب خدمت عسکری اعلان نماید. اردوهای ملیشه ئی و قومی و معاشی نمیتواند در شرایط افغانستان کار کند. ما باید ذهنیت دفاع از وطن را در اذهان هموطنان از طریق جلب جوانان در خدمت عسکری تقویت کنیم نه اینکه یک عده بی بضاعت جهت بدست آوردن لب نانی شامل اردو شوند بدون آنکه توانائی جسمی و سنی داشته باشند و دیگر اینکه دفاع از وطن باید وظیفه همه باشد نه از یک گروه خاص.

یادداشت:

جهت روشن نمودن بعضی کلمات و اصطلاحات توضیح مختصری ارائه میگردد زیرا تا جائیکه دیده میشود این اصطلاحات را مردم به انواع و اقسام مختلف بکار میبرند:

روش سیاسی: عبارت از دیموکراسی و یا دیکتاتوری میباشد. دیموکراسی در معنی لغوی مردمگرایی را گویند. دیموکراسی عبارت از حاکمیت مردم، توسط مردم و برای مردم میباشد و اراده مردم توسط رأی گیری و رأی دهی ابراز میشود. این روش در همه انواع سازمانها، انجمن ها، شهرها، ولایات، ایالات و کشورها بوده میتواند و کلمه مردم منحیث یک سمبول عبارت از اعضای یک انجمن یا مردم یک کشور بوده میتواند. دیموکراسی به هیچ صورت یک نظام سیاسی نمی باشد بلکه صرف یک روش سیاسی است.

نظام سیاسی: عبارت از نوع دولت میباشد مانند شاهی، جمهوری، جمهوری اسلامی، جمهوری کاتولیکی، شاهی مشروطه، جمهوری اشتراکی و غیره. تمام این نوع نظام ها را میتوان با روش سیاسی دیموکراسی و یا دیکتاتوری و یا چیزی در بین آن پیش برد.

سیستم اقتصادی: معمولاً از نقطه نظر فلسفه اقتصادی سیاسی سیستم اقتصادی یک کشور میتواند بشکل اقتصاد سرمایه گذاری آزاد و یا کاملاً بشکل اقتصاد دولتی و یا چیزی در بین آن بصورت مختلط پیش برده شود. غیر از اینها شکل دیگر اقتصادی وجود ندارد و مهمتر آنست که هر کشور بداند که تا چه حد اقتصاد آزاد و تا چه حد اقتصاد دولتی داشته باشد. اینکار قسمی که در بالا ذکر شد در اکثر کشورها مربوط به پالیسی های احزاب سیاسی میباشد و یکی از موارد مبارزه در بین احزاب سیاسی در اکثر کشورهای جهان همین موضوعات سیاست های اقتصادی میباشد. از طرف دیگر این موضوعیست که همیشه در تغییر و تحول است و رژیمی میتواند دایمی باشد که جائی و راهی برای تغییرات سیاسی اقتصادی داشته باشد. معمولاً کشور های غربی توانسته اند این نوع تحولات را بدون کدام تغییر اساسی در رژیم های شان داشته باشند ولی اتحاد شوروی سابق و اردوی سوسیالیستی شان در پذیرش حقایق جوامع شان چشم دید درست نداشتند و این ندیدن باعث از بین رفتن آن رژیم ها شد. تا جائیکه دیده میشود افغانستان به یک سیستم مختلط اقتصادی ضرورت دارد که کارهای مهم و پروژه های بزرگ به دست دولت و کارهای کوچک اقتصادی توسط افراد و شرکت های خصوصی پیش برده شود قسمیکه با طی پیشرفت های اقتصادی سکتور خصوصی میتوانند سهم بیشتری در امور اقتصادی داشته باشند و مخصوصاً به شرطیکه کارمندان خود را نیز در مفاد شرکت های خود شامل سازند.

تقسیمات سیاسی جغرافیائی: یکی از مسایل بسیار مهم افغانستان تقسیمات سیاسی ولایات آن است که از گذشته ها باعث پس مانی و ناآرامی کشور گردیده است. تعداد زیاد ولایات ولی بسیار کوچک و نداشتن هیچ نوع قدرت سیاسی باعث شده است که مردم در ولایات خود نتوانند کاری برای پیشرفت خود نمایند. این موضوع ربط بزرگ با تقسیم و پخش قدرت دارد. این کار درستی نیست که یک والی از مرکز تعیین شود و بر سر مردم یک ولایت تحمیل گردد. مخصوصاً اینکه در افغانستان در همچو موارد اکثراً ضدیت های قومی و مسایل قوم گرایی مد نظر است. از نقطه نظر اقتصادی این مسئله یکی از مهمترین عامل پسمانی افغانستان میباشد زیرا ما نتوانسته ایم رقابت های سالم در بین ولایات بوجود آریم و اینکار عمل را در هر ولایت از دست خود مردم آن گرفته ایم و هر چه در مرکز دل ما خواست آنرا بر همه تحمیل نموده ایم. مهم آنکه اگر از مردم در طی یک ریفارم نظرخواهی صورت گیرد، همه خواهان سهم گرفتن خود شان در اداره امور میباشند. مردم وقتی علاقه به یک دولت میگیرند که خود شان در آن شامل باشند و گرنه در حکومت و دولتی که مردم کدام رولی نداشته باشند کسی سهمی نگرفته و باعث بی امنیتی و فعالیت خرابکاران میگردد. اینکه افغانستان به چند ولایت یا ایالت کوچکتر تقسیم گردد و چگونه اداره آن ترتیب شود کار مشکلی نیست. اگر خواست سیاسی مردم مدنظر باشد و مردم در امور کشور و ولایات خود مطرح باشند اینکار با بهتری وجهی آن قابل طرح و دیزان میباشد قسمیکه نه تنها باعث کدام خرابی گردد بلکه باعث پیشرفت، ترقی، آرامی، امنیت و سربلندی مردم و دولت افغانستان خواهد شد. اینکار باعث حرکت های اقتصادی در ولایات شده و مردم را بطرف خود جهت بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و امنیتی جلب خواهد کرد. به آنهاییکه اندیشه تجزیه مملکت از یک چنین سیستمی افاده میشود باید اظهار نمود که امور نظامی و عسکری به دست دولت مرکزی همه را از تجزیه کشور در امان داشته و چنین چیزی در یک پلان درست و سنجیده امکان پذیر نمی باشد. تجزیه کشور بیشتر از سیاست های قومی، قبیله ئی، زورگوئی، نوکری، چاکری و دیکتاتوری نشئت میکند نه از عدالت اجتماعی و پخش عادلانه قدرت در تمام افغانستان سربلند و آزاد که خواست تمام مردم عزیز افغانستان میباشد. /هفتم نوامبر 2008/